



Inam Sadiq Research Institute

for Islamic Sciences

Research Institute for Political
and Defence Studies

P. ISSN: 2345-5705 & E. ISSN: 2717-3720

Website: <http://ipr.isri.ac.ir>

Volume: 12 ; Number: 25



Principles of Political Interactions of Prophet Yusuf (Peace Be Upon Her) With Non-Divine Government

Seyed Kazem Seyed Bagheri*, Lerpong Sayed**

doi: <https://doi.org/10.22034/ipr.2024.462039.2143>

Received: 2024/6/10 ; Accepted: 2024/9/22

Type of Article: Research

(12-32)

Abstract:

In a general view, two political systems can be drawn: the atheistic political system that wants the government to achieve material goals and the monotheistic human being should not cooperate with it, and the monotheistic political system that is in accordance with divine orders and its programs and laws. It is a part of material and spiritual affairs, and to achieve its goals, it is necessary to cooperate with it. But it is important to observe the model of the Holy Quran to draw interactions with the non-divine political system. In several cases of the Holy Quran, the principles of political interactions have been outlined for the monotheists, among them is the interaction of Prophet Yusuf (pbuh) with the non-divine government of ancient Egypt. This article follows the question of what are the principles of the political interactions of Prophet Yusuf (pbuh) with that government and it is emphasized in the hypothesis that despite the conditions of right or expediency, Prophet Yusuf (pbuh) cooperated with the godless government of Egypt. He assumed that it was based on fundamental principles such as God-centeredness and guidance to monotheism, honesty and integrity, justice-centeredness, rule by the worthy, wisdom and forward-looking political management; Things that provided the foundations for the growth of monotheistic culture. This task has been done with documentary analysis and inferential interpretation.

Keywords: Non-Divine Government, Political Interaction, Prophet Yusuf.

*. Associate Professor, Department of Politics, Research Institute of Islamic Systems, Research Institute of Islamic Culture and Thought, Qom, Iran (corresponding author), sbaqeri86@yahoo.com.

**:. PhD student of Quran and Political Sciences, Humanities Higher Education Complex, Al-Mustafa Al-Alamiya University, Qom, Iran, sti.thailand@gmail.com.



پژوهشگاه علوم اسلام صادق

پژوهشگاه مطالعات سیاسی و دفاعی

P. ISSN: 2345-5705 & E. ISSN: 2717-3720

تمش: پایگاه نشریه: <http://ipr.isri.ac.ir>

سال دوازدهم، شماره بیست و پنجم

اصول تعاملات سیاسی حضرت یوسف (ع) با حکومت غیر الهی

سید کاظم سید باقری*، لریانگ سید**

شناسه دیجیتال (DOI): <https://doi.org/10.22034/ipr.2024.462039.2143>

تاریخ دریافت: ۱۴۰۳/۳/۲۱، تاریخ پذیرش: ۱۴۰۳/۷/۱
(۱۲-۳۲)

چکیده

در نگرشی کلی دو نظام سیاسی ترسیم‌پذیر است: نظام سیاسی الحادی که حکومت را برای دستیابی به اهداف مادی می‌خواهد و انسان موحد نباید با آن همکاری کند و نظام سیاسی توحیدی که مطابق با دستورهای الهی است و برنامه‌ها و قوانین آن، در جهت سامان‌بخشی به امور مادی و معنوی است و برای دستیابی به اهدافش، باید با آن همکاری کرد. اما مهم رصد الگوی قرآن کریم برای ترسیم تعاملات با نظام سیاسی غیر الهی است. در موارد متعددی از قرآن کریم اصول تعاملات سیاسی، برای موحدان ترسیم شده است، از جمله آن‌ها، تعامل حضرت یوسف (ع) با حکومت غیر الهی مصر باستان است. این نوشتار در پی این پرسش اصلی است که اصول تعاملات سیاسی حضرت یوسف (ع) با آن حکومت چیست و در فرضیه تأکید شده است که با وجود شرایط احقاق حق یا مصلحتی اهم، حضرت یوسف (ع) تعامل همکاری جویانه با حکومت غیر الهی مصر را در پیش گرفت که مبتنی بر اصولی بنیادین چون خدامحوری و هدایتگری به توحید، راست‌گویی و درستکاری، عدالت‌محوری، حاکمیت شایستگان، حکمت‌گرایی و مدیریت سیاسی آینده‌نگر بود؛ اموری که بسترهای رشد فرهنگ توحیدی را فراهم ساخت. این مهم با تحلیل اسنادی و تفسیر استنتاجی به انجام رسیده است.

واژگان کلیدی: حکومت غیر الهی، تعامل سیاسی، حضرت یوسف (ع).



*. دانشیار گروه سیاست، پژوهشگاه نظام‌های اسلامی، پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی، قم ایران (نویسنده مسئول)، sbaqeri86@yahoo.com.
**. دانشجوی دکتری قرآن و علوم سیاسی، مجتمع آموزش عالی علوم انسانی، جامعه المصطفی العالمیه، قم، ایران، sti.thailand@gmail.com.

مقدمه

انسان از زمانی که به سمت مدنیت روی آورد، خودش را نیازمند قوانین و برنامه‌های اجتماعی دانست. در این بین، نظریات و اندیشه‌های گوناگونی پیرامون انسان اجتماعی صورت گرفت و فرهیختگان و دانشمندان بزرگی جهت آسایش و پیشرفت بشر نظریه‌های مختلفی را ارائه کردند. انبیای الهی که به حبل‌الله متصل هستند، برنامه‌ای جامع برای رشد و تعالی بشر از سوی خداوند متعال به ارمغان آوردند.

از آنجاکه در گسترهٔ زمان، غالباً طاغوت‌ها و دولت‌های نامشروع مسلط بوده‌اند، نوع رابطهٔ انبیای الهی و موحدان با آنان در غالب اوقات تقابلی از جنس تقابل بین حق و باطل بوده است، مانند رفتار حضرت موسی علیه السلام با فرعون یا حضرت ابراهیم با نمرود. البته، این تقابل به معنای نفی هرگونه همکاری نیست و همیشه زمینه‌هایی برای همکاری وجود داشته است؛ به‌ویژه آن‌گاه که این امر مبتنی بر مصلحتی خاص، تقویت حق و جلب منافع عامه باشد، مانند الگویی که قرآن کریم از تعامل حضرت یوسف علیه السلام با حکومت غیرالهی مصر ارائه می‌کند. ایشان با روابط و برخوردهای اجتماعی مناسب با حکومت غیرالهی مصر توانست عدالت، توحید و معنویت را در آن سرزمین گسترش دهد. از این رو، همواره یکی از مسائل مطرح در میان مؤمنان، پرسش از امکان همکاری و تعامل با حکومت غیرالهی و طاغوتی بوده است، آیا می‌توان با حکومت نامشروع همکاری کرد؟ اگر پاسخ مثبت باشد، در چه صورتی و تا چه میزانی می‌توان به این همکاری ادامه داد و این تعامل، چه اصولی دارد. بررسی سیره و اصول تعامل حضرت یوسف علیه السلام که در قرآن کریم بیان شده است می‌تواند از این دیدگاه راهبر و نقشهٔ راهی برای سیاستمداران و حاکمان امروزی باشد، به‌ویژه آنکه متأسفانه در بسیاری از کشورها حتی کشورهای اسلامی، حکومت‌های غیرالهی حاکم است و چگونگی تعامل با آنان نیاز به تحلیل دقیق و مستند دارد.

بنابراین، نوشتهٔ پیش‌رو در پی بررسی اصول تعاملات سیاسی حضرت یوسف علیه السلام با حکومت غیرالهی مصر است و در فرضیه بر این امر تأکید شده است که از آنجاکه شرایط احقاق حق یا مصلحتی اهم، جواز همکاری با حکومت غیرالهی را فراهم می‌آورد، حضرت یوسف علیه السلام تعامل همکاری جوینانه با حکومت غیرالهی مصر را در پیش گرفت که مبتنی بر

اصولی بنیادین چون خدامحوری و هدایتگری به توحید، راست‌گویی و درستکاری، عدالت‌محوری، حاکمیت شایستگان، حکمت‌گرایی و مدیریت سیاسی آینده‌نگر بود؛ اصولی که با کاربست آن‌ها، زمینه‌های گسترش فرهنگ توحیدی و عدالت در آن سامان فراهم شد.

۱. روش پژوهش

روش پژوهش در این نوشتار، مبتنی بر روش تفسیر موضوعی استنتاجی با بهره‌گیری از منابع کتابخانه‌ای است. این روش برگرفته از دیدگاه شهید صدر است که در تفاوت بین تفسیر ترتیبی با موضوعی معتقد است نقش مفسر تجزیه‌ای در تفسیر غالباً انفعالی است. او به بررسی نص قرآنی مشخص، مثلاً آیه یا بخشی از قرآن، بدون هرگونه پیش‌فرض می‌پردازد و می‌کوشد مدلول قرآنی را در پرتو نیازی که لفظ برمی‌آورد و به کمک قرائن متصله و منفصله آن مشخص کند. فرایند تفسیر در شکل کلی خود، تفسیر نص معینی است. در این فرایند نقش نص گوینده و نقش مفسر شنونده‌ای است که در پی فهم است و این همان چیزی است که به آن نقش انفعالی می‌توان گفت (صدر، ۱۴۳۴: ۱۶). اما مفسر روش توحیدی و موضوعی کار خود را از نص قرآن آغاز نمی‌کند، بلکه از واقعیات زندگی شروع می‌کند و نظر خود را روی موضوعی از موضوعات اعتقادی، اجتماعی یا وجودی حیات متمرکز کرده و تمام مشاغل به‌جامانده از تجارب و راه‌حل‌های اندیشه بشری و پرسش‌های به‌جامانده از تجربه تاریخی آن را بررسی می‌کند، سپس به نص قرآن روی می‌آورد (همان). فرایند تفسیر، فرایند گفت‌وگو با قرآن و پاسخ‌یابی از آن است و تنها پاسخ‌یابی منفعل نیست، بلکه پاسخ‌یابی فعال و به‌کارگیری هدفمند نص قرآنی، در راه کشف حقیقتی از حقایق حیات بزرگ به‌شمار می‌رود. از این رو، بهترین تعبیر از این روش، تعبیر استنتاجی است (همان):

۲. پیشینه پژوهش

برخی مقالات و کتب به تشریح سیره و نحوه عملکرد سیاسی و حکومتی حضرت یوسف علیه السلام پرداخته است. کتابی تحت عنوان «رویکردی بر عملکرد اجتماعی حضرت یوسف

علیه‌السلام در قرآن» به قلم معصومه حسن‌پور زعفرانی (انتشارات مکین) به چاپ رسیده که صرفاً به مقوله اجتماعی پرداخته و تمرکزی بر مسائل سیاسی ندارد. محمدعلی دیباجی در کتاب «پیامبران دولتمرد»، در فصل دوم به حکومت حضرت یوسف علیه‌السلام پرداخته و آن را الگویی حکومتی مبتنی بر شناخت دانسته است. محمد موحدی‌نژاد در کتاب «سیمای مدیر موفق» سوره یوسف علیه‌السلام را به صورت ترتیبی شرح داده است. وی ذیل تمامی آیات کوشیده است نکات مدیریتی را شرح دهد و تفسیر مدیریتی از آیات تبیین کند. زهرا سلیمانی و اصغر منتظرالقائم نیز در مقاله‌ای با عنوان «تمدن‌سازی انبیای ابراهیمی؛ مدیریت اقتصادی عدالت اجتماعی با تأکید بر حکومت حضرت یوسف علیه‌السلام»، به مقوله مدیریت حضرت یوسف بسنده کرده‌اند. باین همه، نوشتاری که به طور مشخص به اصول تعاملات سیاسی حضرت یوسف علیه‌السلام با حکومت غیرالهی پرداخته باشد، یافت نشد.

۳. چهارچوب مفهومی

در اندیشه اسلامی، حکومت از حیث خاستگاه قدرت و مشروعیت، دارای انواع متفاوت است و به تبع آن، نوع تعامل با آنان نیز دارای تفاوت و تغییر است.

۳-۱. حکومت الهی

سیاست الهی، معرفت حفظ شریعت در بین امت و احیای سنت در بین آن‌ها با استفاده از امر به معروف و نهی از منکر، اقامه حدود و اجرای احکام شریعت، ردّ مظالم، از بین بردن دشمن و دورکردن اشرار است. (اخوان صفا، ۱۳۹۶، ج ۱: ۲۷۳). در همین راستا، حکومت الهی، نظامی است که براساس اصول و معیارهای شریعت الهی و اعتقادات دینی بنا شده و نمایانگر یک نظام حکومتی عدل‌محور باشند. دولت الهی یعنی شریعت خدا حاکم و برنامه جامع زندگی انسان، در همه ابعاد اجتماعی، سیاسی و فرهنگی باشد. انحصار حاکمیت به الله است: «إِنَّ الْحُكْمَ إِلَّا لِلَّهِ» (یوسف: ۴۰)، «أَلَا لَهُ الْحُكْمُ» (انعام: ۶۲) «وَلَهُ الْحُكْمُ» (قصص: ۷۰). دولت الهی نه تنها همه قوانین و مقررات اجرایی و قضایی آن برگرفته از شریعت است، مجریان و حکام آن نیز مستقیم یا غیرمستقیم از سوی خداوند منصوب می‌شوند. در این نوع از حکومت، حق انحصاری حاکمیت از آن خدای متعال است و

هموست که می‌تواند این حق را به دیگران واگذارد. در قرآن کریم، به صراحت آمده که مُلک و حاکمیت خاندان ابراهیم نیز از سوی خدای متعال بوده است: «فَقَدْ آتَيْنَا آلَ إِبْرَاهِيمَ الْكِتَابَ وَ الْحِكْمَةَ وَ آتَيْنَاهُمْ مُلْكًا عَظِيمًا (نساء: ۴)؛ ما به خاندان ابراهیم، کتاب و حکمت دادیم و حکومت عظیمی در اختیار آن‌ها [پیامبران بنی اسرائیل] قرار دادیم».

به تعبیر امام خمینی، شخصی که تصرف و ولایتش در تمام بشر به حکم خرد، نافذ و درست است، خدای عالم است که مالک تمام موجودات و خالق ارض و سماوات است. اگر خدا به کسی حکومت داد و حکم او را به توسط گفته پیغمبران، لازم‌الاطاعه دانست، بر بشر نیز لازم است از آن اطاعت کنند (موسوی خمینی، ۱۳۲۳: ۱۸۲). طبعاً هدف نهایی این حکومت، عدالت و سپس سعادت نهایی بشر است.

۲-۳. حکومت غیرالهی

در معنای «حکم»، منع و بازدارندگی وجود دارد و هر چیزی که فرد را از فساد بازمی‌دارد (خلیل‌بن‌احمد، ۱۴۱۴: ۶۶). وقتی گفته می‌شود که «حَكَمْتُ»، یعنی او را بازداشتیم. از همین معناست که به فرماندار در میان مردم «حاکم» می‌گویند، زیرا که ستمکار را از ستم، منع می‌کند (ابن‌منظور، ۱۴۰۸، ج ۱۲: ۱۴۰) و حاکم کسی است که حکمش دارای نفوذ است (همان: ۱۴۰). حکومت به معنای قضاوت، فرمانروایی و پادشاهی کردن (معین، ۱۳۹۱) نیز آمده است؛ اما ممکن است که حکومت از مسیر فرمانروایی عادلانه و فرمان الهی خارج شود و تبدیل به حکومت غیرالهی گردد؛ حکومتی که الزام از سوی خدای متعال را نمی‌پذیرد، ستم می‌کند و به تعبیر قرآن، حکومت طاغوت و قدرت نامشروع است؛ حاکم خود را بزرگ‌تر از دیگران می‌بیند «فَقَالَ أَنَا رَبُّكُمُ الْأَعْلَى (نازعات: ۲۴)، مردم را تحقیر می‌کند «فَاسْتَخَفَّ قَوْمَهُ فَاطَاعُوهُ» (زخرف: ۵۴) و هرگونه که هوس اوست، عمل می‌کند و در برابر حکم خدا، گردن‌کشی می‌کند «إِنَّ فِرْعَوْنَ عَلَا فِي الْأَرْضِ» (قصص: ۴).

اگر کسی بدون توجه به منشأ حاکمیت، ادعای قدرت کند و مردم را به سوی اطاعت از خود خواند، طاغوت و حکومت او ظالمانه و نامشروع است که مظاهر قرآنی آن، فرعون و نمرود می‌باشد. در ادبیات و منطق قرآن کریم، اصولاً قدرت نامشروع حق اعمال قدرت

ندارد. این امر برای آن است تا اصلی‌ترین منبع نابرابری‌های سیاسی-اجتماعی، از میان برداشته شود، از این رو، خدای متعال در آیه امامت می‌فرماید که عهد امامت و حاکمیت جامعه به ستمگران نمی‌رسد: «لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ» (بقره: ۱۲۴).

با نفی حکومت طاغوت و تشکیل نظام سیاسی مشروع و مطلوب، یکی از بنیادی‌ترین منابع فرصت برابر در جامعه به وجود می‌آید و بساط قانون‌گذاری ناعادلانه و قدرت‌محور را برمی‌چیند.

۳-۳. حکومت غیرالهی، از تقابل تا تعامل

از آنجاکه همکاری با حکومت غیرالهی و نامشروع، به تقویت آن و ستم به شهروندان می‌انجامد، اصولاً همکاری با آن حرام و به شدت از آن منع شده است. خدای متعال در عین آنکه جامعه را به همکاری در نیکی و پرهیزکاری امر می‌کند: «وَتَعَاوَنُوا عَلَى الْبِرِّ وَ التَّقْوَى»، آن را از یاری بر گناه و ستم باز می‌دارد: «وَلَا تَعَاوَنُوا عَلَى الْإِثْمِ وَ الْعُدْوَانِ» (مائده: ۲). این آیه، بنیاد سنت اسلامی را بیان می‌کند و معنای تعاون و همکاری در نیکی و پرهیزکاری، به جمع شدن بر محور ایمان و عمل صالح براساس تقوا برمی‌گردد که همانا صلاح و تقوای اجتماعی است. در نقطه مقابل، یاری بر گناه، عمل ناشایستی است که در پی آن عقب‌افتادگی در امور زندگی سعادت‌بخش خواهد بود و یاری بر ستم و عدوان نیز تجاوز به حقوق مردم است که موجب سلب امنیت جانی، آبرویی و مالی آنان خواهد شد (طباطبایی، ۱۴۱۷، ج ۵: ۱۶۳). گاه این عدم همکاری و حرمت چندان شدید است که پیروان حضرت رسول ﷺ و ائمه اطهار ﷺ، حتی از کوچک‌ترین همکاری با ظالمان، بازداشته می‌شوند. پیامبر اکرم ﷺ فرمود: «إِذَا كَانَ يَوْمُ الْقِيَامَةِ نَادَى مُنَادٍ أَيْنَ الظَّالِمَةُ وَ أَعْوَانُهُمْ وَ مَنْ لاقَ لَهُمْ دَوَاةً وَ رَبَطَ كَيْسًا أَوْ مَدَّ لَهُمْ مَرَّةً قَلِيمًا، فَاحْشُرُوهُمْ مَعَهُمْ» (حرّ عاملی، ۱۳۷۰، ج ۱۷: ۱۸۰). آن‌گاه که رستاخیز برپا شود، ندادهنده‌ای صدا می‌زند، ستمکاران و یاوران آنان کجایند؟! کسانی که دواتی برای آنان فراهم ساخته‌اند، سر کیسه‌ای را برایشان بسته‌اند یا قلمی را برایشان مهیا ساخته‌اند، پس با آن ستمگران، محشور می‌شوند». آن‌چنان که امام کاظم ﷺ، صفوان‌بن‌مهران را از کرایه شترانش به دستگاه خلافت هارون منع کرد و دلیلش را امام چنین فرمود: آن‌گاه که تو شترانت

را کرایه می‌دهی، از آنجاکه دوست داری تا هارون و اعوانش سالم برگردند تا کرایه را به تو بپردازند، همین مقدار نیز به معنای دوست داشتن ستمکار است. سپس امام فرمود: «مَنْ أَحَبَّ بِقَاتَهُمْ فَهُوَ مِنْهُمْ وَمَنْ كَانَ مِنْهُمْ كَانَ وَرَدَ النَّارِ (حرّ عاملی، ۱۳۷۰، ج ۱۲: ۱۳۲)؛ آن کس که بقای آنان را دوست داشته باشد، از آنان است و هرکس از آنان باشد، به آتش وارد خواهد شد». امام رضا علیه السلام نیز دوری از یاری ستمگران و اعتماد بر آنان را از شرایط ایمان معرفی می‌کند: «اجتناب جمیع الکبائر... و معونة الظالمین و الزکون إلیهم» (حرّ عاملی، ۱۳۷۰، ج ۱۷: ۱۷۴). این روایات به صراحت، هرگونه همکاری با ستمگران و حکومت غیرالهی را ممنوع و حرام اعلام می‌کند.

اما از سوی دیگر، آن‌گاه که همکاری با حکومت جور، موجب احقاق حقوق و دفع ظلم گردد یا مصلحتی مهم را در پی داشته باشد، تأکید بر یاری شده است. امام کاظم علیه السلام، علی بن یقطين، از اصحاب خود را تشویق به همکاری با حکومت نامشروع خلافت کرد و درخواست او مبنی بر قطع همکاری با دستگاه خلافت را اجازه نداد و فرمود: «لا تفعل فإنّ لنا بک أنساً و لإخوانک بک عزّاً و عسى أن یجبر الله بک کسراً و یکسر بک نایره المخالفین عن أولیائیه (مجلسی، ۱۴۰۳، ج ۴۸: ۱۳۶)؛ این کار را نکن که ما با تو انس و پیوند داریم و برادرانت به تو افتخار می‌کنند و بسا که خداوند با حضور تو نقصان و شکستی را جبران کند و آتش مخالفان را از اولیائش در هم شکند». این امر نشان از آن دارد که در مواقعی که امکان یاری مظلومان و احقاق حق باشد، همکاری مشروع می‌باشد؛ آن‌چنان که امام صادق علیه السلام در پاسخ محمد بن سنان که از همکاری با سلطان جور می‌پرسد، می‌فرماید: «لا بأس به إذا و آسى إخوانه و أنصف المظلوم و أغاث الملهوف من أهل ولایته (حاجی نوری، ۱۴۰۸، ج ۱۳: ۱۳۱)؛ اگر فرد بتواند برادران (دینی) اش را یاری دهد، به داد ستمدیدگان برسد و به مصیبت دیدگان اهل دیارش، یاری رساند، اشکالی ندارد».

از آنجاکه حضرت یوسف علیه السلام خود از انبیای الهی بود و از احکام الهی آگاهی کامل داشت، با آنکه می‌دانست حکومت مصر، غیرالهی است، بنا را بر همکاری با آن حکومت نهاد؛ هم ارزش‌های توحیدی را گسترش داد و هم توانست حقوق بسیاری از ستمدیدگان را به آنان رساند. در جریان طلب حکومت ایشان از پادشاه مصر، فیض کاشانی نقل می‌کند که

طلب ولایت از جانب یوسف علیه السلام برای آن بود که تا با آن، احکام خداوند را اجرا کند و حق را گسترش دهد (فیض کاشانی، ۱۳۹۹، ج ۳: ۲۷). از این دیدگاه است که ایشان تعامل مثبت با پادشاهی مصر را در پیش گرفت و توانست کل روند فرهنگی و سیاسی-اقتصادی جامعه مصر آن زمان را دگرگون سازد.

۳-۴. الگوگیری از سیره انبیای الهی

ازسویی، انبیای الهی انسان‌هایی هستند که در کنار دیگر مردمان زندگی می‌کنند و ازدیگرسو، رفتارها و گفتارهای انبیای الهی دارای حکمت و مبنای دقیق الهی-انسانی است. ازاین‌رو، سیره و زندگی قابل الگوبرداری بوده و می‌تواند مناسبات سیاسی-اجتماعی جوامع بشر را سامان بخشد و باید به‌عنوان اسوه و راهبر از سیره و سنت آنان پیروی کرد که خدای متعال در قرآن کریم می‌فرماید: «قَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ» (احزاب، ۲۱). دلیل این امر نیز به دلیل عصمت و خطاناپذیری پیامبران الهی است. انسان موحد با پذیرش نبوت آنان، قول، فعل و تقریر او را مستند به خدا دانسته و چنان‌که الگوگیری و تبعیت از دستورهای الهی لازم است، تبعیت از قول و فعل و تقریر آنان نیز به حکم عقل لازم خواهد بود. مرحوم نراقی در تبیین جایگاه متعالی عصمت انبیای الهی و دلالت عقل بر آن می‌نویسد: «قابل رتبه نبوت کسی است که جمیع قوای طبیعی و حیوانیه و نفسانیّه او مطیع و منقاد و مقهور عقل او شده باشد و کسی که جمیع قوای او تابع عقل او شوند، محال است که معصیت از او سرزند و صادر شود؛ زیرا که جمیع معاصی در نظر عقل قبیح است و هرکه معصیتی از او صادر شود تا یکی از قوای او مثل قوت غضبی یا قوت شهوی یا غیرهما بر عقل او غالب نشود محال است که مرتکب معصیت شود (نراقی، ۱۳۶۹: ۷۷). ازدیگرسو، آیات متعددی بر لزوم پیروی از فرستاده خداوند تأکید دارد، از جمله آیه شریفه: «أَطِيعُوا اللَّهَ وَ الرَّسُولَ فَإِن تَوَلَّوْا فَإِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْكَافِرِينَ» (آل عمران، ۳۲) هرچند در بسیاری از این آیات مقصود ابتدایی از تعبیر «الرسول» پیامبر خاتم صلی الله علیه و آله است، لکن معیار اطاعت از رسول در دیگر انبیا و رسولان نیز یکسان است و آن تساوی اطاعت از رسول خدا با اطاعت خداوند است که فرمود: «مَنْ يُطِيعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ» (نساء: ۸۰). مجموعه این دستورها حکایت

از بایستگی پیروی از اوامر انبیای الهی و ضرورت الگوگیری از آنان دارد که خود می‌تواند در جوامع گوناگون مورد استفاده قرار گیرد.

۴. اصول تعامل سیاسی حضرت یوسف علیه السلام با حکومت غیرالهی مصر

۴-۱. خدامحوری و هدایتگری به توحید

هدف اصلی تعالیم انبیای الهی توحید بوده است. قرآن کریم درباره حضرت نوح علیه السلام می‌فرماید: «وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا نُوحًا إِلَىٰ قَوْمِهِ إِنِّي لَكُمْ نَذِيرٌ مُّبِينٌ، أَنْ لَا تَعْبُدُوا إِلَّا اللَّهَ (هود: ۲۵-۲۶)؛ و به حقیقت، ما نوح را به سوی قومش به رسالت فرستادیم؛ (او قومش را گفت:) که من با بیان روشن برای نصیحت و هشدار شما آمدم که غیر خدای یکتا کسی را نپرستید». نظام سیاسی‌ای که بر محور توحید نباشد، فاقد ارزش بوده و نمی‌تواند سعادت دنیوی و اخروی انسان‌ها را تأمین کند. در نظام فکری الهی، انسان، موجودی دوبعدی است؛ زندگی محدود به دنیا نیست؛ انسان موجودی هدفمند با هدفی والا است. انسان موجودی مختار است و می‌تواند سرنوشت خود را بسازد و تغییر دهد (تهرانی، ۱۳۹۱: ۶۹ و ۷۰). این انسان در صورتی به اهداف عالی خود می‌رسد که در ساختار سیاسی مطلوب و مشروع زندگی کند. از این رو، انبیای الهی نظامی که انسان را از اهدافش بازدارد، نامشروع تلقی می‌کردند و همکاری با آن را حرام؛ مگر آنکه مصلحتی برتر در کار آید که روند بحث و همکاری را متفاوت می‌سازد.

یکی از اصول بنیادین حضرت یوسف علیه السلام، در تعامل با حکومت غیرالهی مصر، محوریت توحید بود و هیچ‌گاه این اصل اساسی را فراموش نکرد؛ حتی آن‌گاه که به ناحق از سوی حکومت به زندان افتاد، زندانیان را هشدار می‌داد که هرگز به سمت شرک گرایش پیدا نکنند: «مَا كَانَ لَنَا أَنْ نُشْرِكَ بِاللَّهِ مِنْ شَيْءٍ ذَلِكَ مِنْ فَضْلِ اللَّهِ عَلَيْنَا وَعَلَى النَّاسِ وَ لَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَشْكُرُونَ (یوسف: ۳۸)؛ برای ما شایسته نیست که چیزی را شریک خدا قرار دهیم. این از فضل خدا بر ما و بر مردم است، ولی بیشتر مردم ناسپاسند». آن حضرت بر یگانگی خداوند متعال دلیل می‌آورد و آنان را بازمی‌داشت از اینکه به بت‌هایی بی‌جان تعهد بندگی دهند: «بَا صَاحِبِي السِّجْنِ أَرْبَابٌ مُتَفَرِّقُونَ خَيْرٌ أَمِ اللَّهُ الْوَاحِدُ الْقَهَّارُ مَا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِهِ إِلَّا أَسْمَاءٌ سَمَّيْتُمُوهَا

أَنْتُمْ وَ آبَاؤُكُمْ (یوسف: ۳۹ و ۴۰)؛ ای دو یار زندان! آیا معبودان متعدد و متفرق بهتر است یا خدای یگانه مقتدر؟! شما به جای خدا جز [بت‌هایی] با نام‌هایی بی‌اثر و بی‌معنا که خود و پدرانتان آن‌ها را نام‌گذاری کرده‌اید نمی‌پرستید». ایشان در زندان شروع به تبلیغ توحید و ارشاد افراد زندانی کرد و برای هدایت آنان به پرستش خداوند، استدلال می‌آورد و مانند جدش حضرت ابراهیم علیه السلام، سعی در بیداری فطرت آنان داشت (رسولی محلاتی، ۱۳۷۴: ۲۴۹-۲۵۱).

حضرت یوسف علیه السلام همواره خدای متعال را یاد می‌کند، حتی زمانی که اغواگری زنان دربار مصر آشکار شد فرمود: «وَ أَنْ اللَّهَ لَا يَهْدِي كَيْدَ الْخَائِنِينَ (یوسف: ۵۲)؛ خدا نیرنگ خیانتکاران را به نتیجه نمی‌رساند» و نجات خویش از آن را کار خدا معرفی می‌کند: «وَ مَا أُبْرِيئُ نَفْسِي إِنْ النَّفْسُ لَأَمَارَةٌ بِالسُّوءِ إِلَّا مَا رَحِمَ رَبِّي إِنْ رَبِّي غَفُورٌ رَحِيمٌ (یوسف: ۵۴)؛ من خود را از گناه تبرئه نمی‌کنم؛ زیرا نفس طغیانگر، بسیار به بدی فرمان می‌دهد، مگر زمانی که پروردگارم رحم کند؛ زیرا پروردگارم بسیار آمرزنده و مهربان است». همچنین، حضرت یوسف علیه السلام در اوج قدرت، منت الهی بر خود را یادآور شد: «قَدْ مَنَّ اللَّهُ عَلَيْنَا إِنَّهُ مَنْ يَتَّقِ وَيَصْبِرْ فَإِنَّ اللَّهَ لَا يُضِيعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ؛ همانا خدا بر ما منت نهاده است؛ بی‌تردید، هرکس پرهیزکاری کند و شکیبایی ورزد، [پاداش شایسته می‌یابد]؛ زیرا خدا پاداش نیکوکاران را تباه نمی‌کند». حتی زمانی که از تقصیر برادران گذشت و آنان را عفو کرد، این بخشش را مرتبط با خداوند کرد: «قَالَ لَا تَثْرِيْبَ عَلَيْكُمْ الْيَوْمَ يَغْفِرُ اللَّهُ لَكُمْ وَ هُوَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ (یوسف: ۹۲)؛ گفت: امروز هیچ ملامت و سرزنشی بر شما نیست. خدا شما را می‌آمرزد و او مهربان‌ترین مهربانان است».

از ویژگی‌های برتر حضرت یوسف علیه السلام آن بود که هرگز منشأ و خاستگاه قدرت خویش را فراموش نکرد و حتی آن‌گاه که قدرتی انبوه به هم رساند و بسیاری از مردم به او کرنش می‌کردند، اما باز یاد قدرت خداوند بود و سرمست قدرت نشد تا از آن سوءاستفاده کند. او باآنکه به عزیزی مصر می‌رسد، لحظه‌ای خدا را از یاد نبرد؛ پس از آنکه پدر و مادر و برادرانش بر او سجده کردند، این چنین دعا کرد که: «رَبِّ قَدْ آتَيْتَنِي مِنَ الْمُلْكِ وَ عَلَّمْتَنِي مِنْ تَأْوِيلِ الْأَحَادِيثِ فَاطِرَ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ أَنْتَ وَ لِي فِي الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ تَوْفَاقِي مُسْلِمًا وَ الْحَقْنِي

بِالصَّالِحِينَ (یوسف: ۱۰۱)؛ پروردگارا! تو به من دولت دادی و از تعبیر خواب‌ها به من آموختی. ای پدیدآورنده آسمان‌ها و زمین! فقط تو در دنیا و آخرت مولای منی. مرا مسلمان بمیران و مرا به شایستگان ملحق فرما!»

باتوجه به کلیت این مباحث، حضرت یوسف علیه السلام همواره در تعامل خود با حکومت پادشاهی مصر و حوادث پیرامونی آن، توحید و گسترش آن را در نظر داشت و هیچ‌گاه در زندان یا دربار، با شاه یا با خدمتکاران، با برادران خود یا زنان دربار، تبلیغ توحید و انتساب امور به خدای متعال را فراموش نکرد؛ امری که گام به گام، زمینه‌های فراگیری توحید را در مصر فراهم ساخت. با رفتارها و اعمالی که در برابر چشم مردم انجام داد و آنان نتایج و پیامدهای نیک آن را دیدند و کامیابی‌های چندی که به دست آورد، زمینه‌های عملی‌گرایش دربار مصر و مردم آن سامان را به توحید فراهم ساخت؛ امری که دولت‌های اسلامی نیز می‌توانند با الگوگیری از آن با تکیه بر اصول اخلاقی و التزام عملی به آن‌ها، مانند امانت‌داری و اعتمادسازی، زمینه‌های رشد باور به توحید و ارزش‌های الهی-انسانی را فراهم سازند.

۲-۴. عدالت‌محوری

برای رسیدن به هدف ارسال رسل که همانا عدالت است (حدید: ۲۵)، نظام سیاسی و دراختیارداشتن منابع اقتصادی و اجتماعی لازم است و حضرت یوسف علیه السلام در تعامل با حکومت و مردم مصر، این اصل بنیادین را در همه مسائل در نظر گرفت. طبق روایتی که طبرسی از امام رضا علیه السلام نقل می‌کند، حضرت یوسف علیه السلام هفت سال نخست را که سال‌های عادی بود، انبارها را از آذوقه پر کرد و زمانی که هفت سال قحطی رسید، طبق یک برنامه دقیق، در سال اول، آذوقه را در قبال پول نقدی (دراهم) معامله می‌کرد، به صورتی که در مصر درهم و دیناری نماند، مگر اینکه وارد خزائن دولتی مصر تحت اشراف حضرت یوسف علیه السلام شد. در سال دوم، وی آذوقه را در قبال زیورآلات و جواهر می‌داد. در سال سوم آذوقه در قبال چهارپایان و حیوانات اهلی داده شد. در سال چهارم آذوقه در قبال بنده و کنیز؛ در سال پنجم در قبال املاک و خانه‌ها معامله می‌شد. در سال ششم در قبال مزارع، باغ‌ها، سهم آب کشاورزان و در سال هفتم در قبال خدمات اجتماعی افراد به دولت، آذوقه داده شد (طبرسی،

۱۳۷۲، ج ۵: ۳۷۳). در ادامه روایت اشاره شده است که حضرت یوسف علیه السلام در نهایت، اموال را به مردم مصر برگرداند (همان: ۳۷۳) و به این طریق، توانست عدالت را در میان مردم برپا کند. باتوجه به حکیم بودن ایشان بعید است که بازگشت اموال بدون قید و شرط باشد، بلکه براساس عدالت و درجهت ایجاد رونق اقتصادی بوده است.

اصولاً کلیت برنامه‌ریزی چهارده‌ساله حضرت یوسف علیه السلام برای رهایی مردم از خشکسالی و دوری از فساد سیاسی-اقتصادی و تأمین عدالت اجتماعی بود. او توانست از انباشت ثروت جلوگیری کند و فاصله میان فقیران و ثروتمندان را کاهش دهد؛ آن‌چنان که حضرت درجهت عدالت و احقاق حقوق مردم، شایستگان را به کار گرفت و از حضور و مشارکت مردم و کسانی که قبل از آن، در امر قدرت هیچ سهمی نداشتند، استقبال کرد. آن‌گاه که بر روابط و تعاملات، عدالت حاکم شد، حتی بر دربار پادشاهی اثر گذاشت و درنهایت شاه و بسیاری از مردم مصر موحد شدند.

۳-۴. حکمت‌گرایی

واژه «حکمت» از اصل «حکم» گرفته شده است و به آن «حکمت» می‌گویند زیرا که صاحب خود را از اخلاق پست، دور می‌کند (فیومی، ۱۴۱۴: ذیل لغت) و بر جنسی ویژه از حکم، دلالت می‌کند و آن زمانی است که حکم از روی احکامی باشد که به معارف قطعی و حقایق محکم و معقول، برگشت دارد (مصطفوی، ۱۳۸۵، ج ۲: ۲۶۴). «حکمت» بر وزن «فِعْلَةٌ»، وزنی است که دلالت بر افاده نوع معنایی خاص می‌کند، معنای آن نوعی از استواری، اتقان یا امر محکم و متقن است که هیچ‌گونه رخنه یا سستی در آن نباشد و کاربرد آن در معلومات عقلی، حق و صادق غالب است؛ معلوماتی که در آن‌ها هیچ بطلان و دروغی وجود ندارد (طباطبایی، ۱۴۱۷، ج ۲: ۳۹۵). از همین دیدگاه، در اصطلاح نیز «حکمت» به معنای قضایای حقیقی مطابق با واقع است، به‌گونه‌ای که دربردارنده سعادت انسان باشد، مانند معارف حق الهی درباره مبدأ و معاد و معارفی که حقایق عالم طبیعی را از آن جهت که با سعادت انسان سروکار دارد، شرح می‌دهد؛ مانند حقایق فطری که بنیاد تشریح و صدور احکام دینی است (همان، ۱۴۱۷، ج ۲: ۳۹۵). در اصطلاح قرآن، سنت و

علوم الهی، آنچه انسان را به آخرت نزدیک کند، حکمت است. در بعضی از آیات پس از نقل مجموعه‌ای از مسائل کلامی، فلسفی، اخلاقی و فقهی چنین تعبیر شده است: «ذَلِكَ مِمَّا أَوْحَىٰ إِلَيْكَ رَبُّكَ مِنَ الْحِكْمَةِ» (اسراء: ۳۹). مشاراً إلیه «ذلک» - یادشده در آیات پیشین - همه حکمت‌اند؛ برخی حکمت عملی‌اند و بعضی حکمت نظری (ر.ک. جوادی آملی، ۱۳۹۵، ج ۳۱: ۲۵۴).

یکی از اصول اساسی که حضرت یوسف علیه السلام در تعاملات خود با پادشاهی مصر داشت، حکمت‌محوری بود. آن رفتارهای حکمیانه توانست بر جذابیت و حاکمیت ایشان بیفزاید و او را در ساختار قدرت آن سامان، بالا کشد. خداوند متعال در سوره یوسف، صراحتاً به حکمت و علم حضرت یوسف علیه السلام اشاره کرده است: «وَلَمَّا بَلَغَ أَشُدَّهُ آتَيْنَاهُ حُكْمًا وَعِلْمًا وَكَذَلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ (یوسف: ۲۲)؛ و هنگامی که او به حد رشد رسید، او را حکمت و دانش عطا کردیم و نیکوکاران را چنین پاداش می‌دهیم». آیه شریفه سه گانه «حکمت»، «علم» و «احسان» را در کنار هم قرار می‌دهد که نشان از ارتباط محکم میان آن‌ها دارد. «أشُدَّ» از ماده «شدَّ» به معنای گره محکم است (راغب اصفهانی، ۱۴۱۲: ۴۴۷) و در اینجا اشاره به استحکام جسمانی و روحانی می‌باشد (مکارم شیرازی و همکاران، ۱۳۸۵، ج ۹: ۳۶۰). منظور از «حکم» و «علم» در این آیه یا مقام وحی و نبوت است (اندلسی، ۱۴۲۲، ج ۳: ۲۳۱؛ کاشانی، ۱۳۳۶، ج ۵: ۲۹)، یا اینکه منظور از «حکم»، عقل و فهم و قدرت بر داوری صحیح که خالی از هواپرستی و اشتباه باشد و منظور از «علم»، آگاهی و دانشی است که جهلی با آن توأم نباشد (فخر رازی، ۱۴۲۰، ج ۱۸: ۴۳۷؛ مکارم شیرازی و همکاران، ۱۳۸۵، ج ۲: ۴۱۱). از آیه شریفه استنباط می‌شود که حکمت، غیر از علم است. علم، دانش است، ولی حکمت، بینش و بصیرتی است که انسان را به حق می‌رساند (قرائتی، ۱۳۸۸، ج ۴: ۱۷۹). ایشان با بهره‌مندی از این قدرت تشخیص بالا و حکمت توانست در مراحل گوناگون تعاملات خود با حکومت غیرالهی مصر رفتار سنجیده و حکیمانه داشته باشد و مقدمات فراگیر شدن فرهنگ توحیدی را آماده سازد.

تقدّم «حکم» بر «علم» - چنان‌که برخی مفسران گفته‌اند - می‌تواند اشاره به این باشد که اهل ریاضت از حکمت عملی به حکمت نظری می‌رسند؛ برخلاف دیگران که از حکمت

نظری به حکمت عملی دست می‌یابند. برخی پس از تحصیل علم و آگاهی از حلال و حرام، زشت و زیبا، صحّت و بطلان به فکر تهذیب نفس می‌افتند؛ اما بعضی پس از تزکیه نفس، بهره‌ای از علم برده و عالم می‌شوند و علمی که از این راه به دست می‌آید، کارآمدتر است. یوسف علیه السلام از این راه به علم رسید. او بر بلایا و محنت‌های آزمونی فراوان صبر کرد و خدا نیز ابواب علم را به رویش گشود (جوادی آملی ۱۳۹۵، ج ۲۹۷: ۴۰).

در راستای بهره‌گیری از وصف والای حکمت، در الگوی حکومتی حضرت یوسف علیه السلام، نقشه‌ای از پیش تعیین شده‌ای وجود داشت که با تدبیر اجرا می‌شد که از جمله آن تدبیرهای سنجیده برای گذر از خشکسالی بود. ازدیگرسو، در تعاملات ایشان با حاکم غیرالهی، اصل بر آشنا کردن طرف مقابل با حقایق و واقعیت‌هاست و هدف اصلی، یک هدف تربیتی است. آن‌چنان که ایشان در برخورد با برادران خود این روند غیرمستقیم را در پیش گرفت، با آنکه وی امکان مستقیم‌گویی داشت و می‌توانست بدون درنگ خود را معرفی نموده و آن‌ها را در شرمندگی و عذرخواهی بیفکند، آن‌گاه کریمانه آن‌ها را ببخشد و جریان را تمام کند؛ اما وی این‌گونه عمل نکرد و دلایل همان نقشه‌های ربوبیت الهی برای تربیت انسان‌هاست، حتی آنان که مرتکب گناهان و انحراف‌های بزرگ شده‌اند (دیباچی، ۱۳۸۷: ۵۷)؛ آن‌چنان که با همین رفتارهای حکیمانه، پادشاه مصر، آگاهی مؤمنانه یافت و موحد شد و البته برادرانش نیز عذرخواهی و استغفار کردند.

۴-۴. مدیریت سیاسی آینده‌نگر

براساس نگرش دینی و توحیدی به انسان، سعادت دنیا و آخرت انسان، در صورتی تأمین می‌شود که نسبت به گذشته و آینده خود فکر کند (رجبی، ۱۳۸۰: ۳۷) و برای آینده دینی و دنیایی خود برنامه‌ریزی کند. از مصادیق سیاست حکیمانه حضرت یوسف علیه السلام در تعامل با حکومت غیرالهی مصر، آینده‌نگری بود. او نشان داد که نباید امور را صرفاً ناظر به زمان حال تنظیم کرد، بلکه باید با برنامه‌ریزی دقیق و آینده‌بینی و آینده‌شناسی، از شکل‌گیری بحران‌ها جلوگیری کرد؛ امری که با آن توانست مردم مصر را از مصیبت بزرگ خشکسالی رهایی دهد. با توجه به آیه ۴۸ سوره یوسف: «ثُمَّ يَأْتِي مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ سَبْعٌ شِدَادٌ يَأْكُلْنَ مَا قَدَّمْتُمْ لَهُنَّ إِلَّا

قَلِيلًا مِمَّا تُحْصِنُونَ (یوسف: ۴۸)؛ سپس بعد از آن [هفت سال فراوانی و گشایش] هفت سال سخت و دشوار [پیش] می‌آید که آنچه را برای آن [سال‌ها] ذخیره کرده‌اید - مگر اندکی که برای کاشتن نگهداری می‌کنید - می‌خورید»، در فرمایش حکیمانۀ حضرت این موارد را می‌توان یافت:

۱. آینده‌نگری و برنامه‌ریزی می‌تواند ملتی را از طوفان‌های سخت حوادث عبور دهد: «يَا كُلُّنَّ مَا قَدَّمْتُمْ»؛

۲. در مصرف، مقداری را برای بذر و سرمایه ذخیره کنید. «مِمَّا تُحْصِنُونَ» یعنی در حصن و حرز ذخیره کردن؛

۳. در وضعیت سخت باید پایه‌ها و سرمایه‌های اصلی را حفظ کرد: «مِمَّا تُحْصِنُونَ» (قرآنی، ۱۳۸۸، ج ۴: ۲۱۹).

این امر که موجب رهایی حکومت مصر از بلایای گوناگون گردید، زمینه‌ساز باور هرچه بیشتر پادشاه مصر به خدای حضرت یوسف علیه السلام و یاریگری‌اش شد و در نهایت ایمان آورد. باید در استفاده از منافع و منابع طبیعی کشور، منافع نسل‌های بعد نیز در نظر گرفته شود و این نهایت خودخواهی است که برنامه‌ها فقط ناظر به منافع نسل کنونی باشد و همه منابع موجود زمین را غارت کنیم و به هیچ‌وجه به فکر آیندگان نباشیم که آن‌ها در چه شرایطی زندگی خواهند کرد. مگر برادران ما تنها همین‌ها هستند که امروز با ما زندگی می‌کنند و آن‌ها که در آینده می‌آیند برادر ما نیستند؟! (مکارم شیرازی و همکاران، ۱۳۸۵، ج ۱۰: ۱۱). در این خصوص و در جهت الگوگیری از سیره حضرت یوسف علیه السلام یک راهکار برای پیاده‌سازی این اصل - که امروزه اصلی راهبردی به‌شمار می‌رود - آن است که جامعه اسلامی برای حفظ منافع نسل‌های آینده با توجه به زیرساخت‌های لازم برای تأمین مایحتاج آنان، برنامه‌ریزی و آینده‌نگری داشته باشد.

۴-۵. حاکمیت شایستگان

یکی از تأثیرگذارترین راهبردهای تعامل با حکومت‌های غیرالهی، تلاش نیروهای الهی بر حاکمیت شایستگان به‌عنوان اصلی راهبردی برای دستیابی به عدالت سیاسی و زمینه‌سازی

برای اصلاح مشکلات نظام مدیریتی است. شایسته‌سالاری روند و فرایندی است که پیوندی نزدیک با شایسته‌خواهی، سنجش شایسته، شایسته‌گزینی، شایسته‌گماری و شایسته‌پروری دارد و چون عملی شود گسسته از گروه‌گرایی، قومیت‌گرایی، فامیل‌محوری، شخصیت‌زدگی و تنگ‌نظری خواهد بود که همه از موانع شایسته‌سالاری به‌شمار می‌آیند. (سیدباقری، ۱۳۹۸: ۲۸۹). یکی از اصول مهم تعامل سیاسی حضرت یوسف علیه السلام با حکومت غیرالهی مصر، تلاش بر حاکمیت افراد پاک، لایق و درستکار بود. ایشان در روابط صادقانه و عقیفانه خود، شایستگی‌اش را به اثبات رساند و در گفت‌وگوهایش با شاهان نیز بر اوصاف شایسته تأکید کرد. بر همین معیار، در قدرت‌یابی حضرت، بر این امر تصریح می‌شود و معیار همراهی قدرت، امانت و ضرورت امانتداری طرح می‌گردد. خدای متعال به نقل از پادشاه مصر بیان می‌کند که: «اَتْتُونِي بِهِ اَسْتَخْلِصُهُ لِنَفْسِي فَلَمَّا كَلَّمَهُ قَالَ إِنَّكَ الْيَوْمَ لَدَيْنَا مَكِينٌ أَمِينٌ (یوسف: ۵۴)؛ یوسف را نزد من آورید، تا وی را خاص خود کنم. پس چون با او سخن راند، گفت: تو امروز نزد ما با منزلت و امین هستی».

اصل «مکن» در لغت، استقرار همراه با قدرت است که از آثار آن، بزرگی، بالایی، پادشاهی، قدرت و شدت است (حسن مصطفوی، ۱۳۸۵، ج ۱۱: ۱۵۰). از این رو، قدرت او همراه با امانتداری و شایستگی است.

حضرت یوسف علیه السلام نیز در مقابل، پیشنهاد داد: «قَالَ اجْعَلْنِي عَلَى خَزَائِنِ الْأَرْضِ إِنِّي حَفِيظٌ عَلِيمٌ (یوسف: ۵۵)؛ مرا سرپرست خزانه‌های این سرزمین قرار ده؛ زیرا من نگهبان دانایی هستم». این دو صفت نگهبانی و دانایی، برای کسی که خواهان آن جایگاه است، دو ویژگی لازم و ضروری است (طباطبایی، ۱۴۱۷، ج ۱۱: ۲۰۱).

هنگام ارائه این پیشنهاد از سوی عزیز مصر، حضرت یوسف علیه السلام در پیشنهاد خزانه‌داری خود بر صفات مهم و اساسی نگاهبانی، امانتداری و دانایی تأکید کرد (سیدباقری، ۱۳۹۴: ۱۹۸). در روایت آمده است که دو ویژگی «حفیظ» و «علیم» برای آن بود که او به آنچه که در زیر دستش بود، حافظ و نگهبان بود و عالم به هر زبان (ابن بابویه، ۱۳۸۵ق، ج ۲: ۱۲۵). تعبیر یوسف که می‌گوید «إِنِّي حَفِيظٌ عَلِيمٌ»، دلیل بر اهمیت مدیریت در کنار امانت است و نشان می‌دهد که پاکی و امانت به‌تنهایی برای پذیرش یک جایگاه حساس اجتماعی کافی

نیست، بلکه علاوه بر آن آگاهی و تخصص و مدیریت نیز لازم است؛ چراکه «علیم» را در کنار «حفیظ» قرار داده است (ر.ک. مکارم شیرازی، ۱۳۵۳، ج ۱۰: ۱۹۰).

خداوند پس از بیان اوصاف و شایستگی‌هایی مانند مکین، امین، حفیظ و علیم، برای حضرت یوسف علیه السلام می‌فرماید که ما به او قدرت دادیم: «وَ كَذَلِكَ مَكَّنَّا لِيُوسُفَ فِي الْأَرْضِ يَتَّبِعُوهُ مِنْهَا حَيْثُ يَشَاءُ (یوسف: ۵۶)؛ و بدین‌گونه یوسف را در سرزمین مصر قدرت دادیم که در آن، هر جا که می‌خواست سکونت می‌کرد». باتوجه به حاکمیت اصل شایستگی در روابط حضرت با دربار مصر، پادشاه چنین اندیشید که زمامداری و خزانه‌داری را به یوسف واگذارد تا در امور کشور او را یاری کند. این‌که عزیز مصر، یوسف علیه السلام را خاص درگاه خود کرد به دلیل آن بود که او به خردمندی نیاز داشت تا بیندیشد و اراده‌ای که استوار باشد و امانتداری که حافظ منافع باشد و این صفات را در بیشتر پیرامونیان خود نمی‌یافت؛ به دلیل آنکه آنان برای مطامع و هواهای نفسانی خود، گرد شاه جمع شده بودند، حال آنکه یوسف در شخصیت خود دارای امانتداری، قدرت و اطمینان بود. به همین دلیل، در برابر دیگران، شاه به جایگاه یوسف اشاره کرد و اینکه ما او را امین بر هر امری قرار می‌دهیم، پس هر مسئولیتی که می‌خواهی طلب کن. حضرت یوسف علیه السلام نیز قبول مسئولیت را برای هوای نفسانی خود نمی‌خواست، بلکه تکلیفی بود از سوی پادشاه و اعلان اطمینان و وثاقت به امانتداری آن حضرت. یوسف علیه السلام نیز که عهده‌دار امور اقتصادی شد، برای برپایی دادگری و رعایت حال مستضعفان بود، نه خواسته‌های خود (ر.ک. فضل‌الله، ۱۴۱۹: ۲۳۰).

در این تعاملات، حضرت یوسف علیه السلام توانست زمینه‌های فراگیر شدن فرهنگ توحیدی، امانت‌داری، سلطه دانش و کاردانی، نیکوکاری و تقوا را فراهم سازد و حتی حاکمان غیرالهی را نیز بر اهمیت، بایستگی و کارآمدی این امور قانع کند.

یکی از نمودها و نمونه‌های مهم شایسته‌سالاری، حاکمیت راست‌گویان، درستکاران و تقواییان در حکومت و امور سیاسی-اجتماعی است که باتوجه به اهمیت آن، در ادامه، به‌طور جداگانه بررسی می‌کنیم.

۴-۶. درستکاری و خداترسی

یکی از ویژگی‌های عمده در تعاملات حضرت یوسف علیه السلام با دربار و مردم مصر، صداقت و خداترسی بود که مبنای اخلاق اجتماعی-سیاسی ایشان در همه مراحل زندگی بود. آن‌گاه که از ایشان می‌خواهند تا خواب پادشاه را تعبیر کند، او را به نام «یوسف صدیق» خطاب می‌کنند: «يُوسُفُ أَيُّهَا الصِّدِّيقُ» (یوسف: ۴۶). اوج این امر در عدم پذیرش فساد و رد پیشنهاد زلیخا بود. به‌صراحت در آیه ۲۴ سوره یوسف آمده است: «وَلَقَدْ هَمَّتْ بِهِ وَهَمَّ بِهَا لَوْلَا أَنْ رَأَى بُرْهَانَ رَبِّهِ كَذَلِكَ لَتَصْرِفَ عَنْهُ السُّوءَ وَالْفَحْشَاءَ إِنَّهُ مِنْ عِبَادِنَا الْمُخْلَصِينَ» (یوسف: ۲۴)؛ و در حقیقت، [آن زن] آهنگ وی کرد و [یوسف نیز] اگر برهان پروردگارش را ندیده بود، آهنگ او می‌کرد. چنین [کردیم] تا بدی و زشتکاری را از او بازگردانیم، چراکه او از بندگان مخلص ما بود». همچنین، زمانی که پادشاه مصر، او را احضار کرد، برای اثبات راستی و درستی خود، قبل از اینکه نزد پادشاه برود، خودش را از گناه تبرئه کرد: «پادشاه گفت: یوسف را نزد من آورید. هنگامی که فرستاده [پادشاه] نزد یوسف آمد، یوسف گفت: نزد سرورت بازگرد و از او بپرس: حال و داستان زنانی که دست‌های خود را بریدند، چه بود؟ یقیناً پروردگرم به نیرنگ آنان داناست» (یوسف: ۵۰). حضرت یوسف علیه السلام وارد تعامل سیاسی با پادشاه مصر نشد، مگر اینکه صداقت و پرهیزگاری او آشکار شد: «[پادشاه به زنان] گفت: داستان شما هنگامی که یوسف را به کام‌جویی دعوت کردید چیست؟ [زنان] گفتند: پاک و منزه است خدا! ما هیچ بدی در او سراغ نداریم» (یوسف: ۵۱). پس از این اعتراف است که همسر عزیز می‌گوید: «الَّذِينَ حَصَّصَ الْحَقَّ أَنَا رَاوِدُوهُ عَنْ نَفْسِهِ وَإِنَّهُ لَمِنَ الصَّادِقِينَ» (یوسف: ۵۱)؛ اکنون حق [پس از پنهان ماندنش] به‌خوبی آشکار شد. من بودم که از او درخواست کام‌جویی کردم. یقیناً یوسف از راست‌گویان است». طبعاً توحید، حضور خدا در همه مراحل زندگی حضرت و پرهیزکاری و خداترسی او را از گناه نجات داد؛ از این‌رو، در برابر زلیخا، خدا را به یاد آورد، مقاومت کرد و خیانت نکرد: «قَالَ مَعَاذَ اللَّهِ إِنَّهُ رَبِّي أَحْسَنَ مَثْوَايَ إِنَّهُ لَا يُفْلِحُ الظَّالِمُونَ» (یوسف: ۲۳) [یوسف] گفت: «پناه بر خدا، او آقای من است؛ به من جای نیکو داده است. قطعاً ستمکاران رستگار نمی‌شوند».

زمانی که در تعامل با حکومت و درباریان، راست‌گویی حضرت و درستکاری او آشکار

شد، پادشاه مصر به حضرت یوسف علیه السلام پیشنهاد کارهای اداری حکومتی داد: «و پادشاه گفت: یوسف را نزد من آورید تا او را برای کارهای خود برگزینم. پس هنگامی که با یوسف سخن گفت به او اعلام کرد: تو امروز نزد ما دارای منزلت و مقامی و [در همه امور] امینی» (یوسف: ۵۴).

نیکوکاری، خداترسی و درستکاری صفاتی است که حضرت یوسف علیه السلام با داشتن آن‌ها، بسترهای لازم را برای واجد شدن مقام سیاسی در حکومت غیرالهی فراهم کرد. مبنای تعامل ایشان، تعاون و برنامه مدوّن و منظم ایشان برای رفع قحطی مردم مصر، بر مبنای راستکاری، درستکاری و تقوای الهی بود نه منافع فردی؛ امری که برنامه او را کامیاب ساخت.

نتیجه‌گیری

انسان از زمانی که اجتماعی شد نیازمند برنامه‌ای دقیق و سنجیده برای زیست جمعی بود. پیامبران الهی برنامه‌ای جامع باتوجه به ماهیت حقیقی انسان ارائه کردند تا سعادت دنیوی و اخروی آنان تأمین شود. قرآن کریم سیره تعامل بسیاری از پیامبران الهی را ذکر کرده است. حضرت یوسف علیه السلام، که تعامل سیاسی با حکومت غیرالهی داشت، توانست الگوی مناسبی را برای تعاملات سنجیده ارائه کند. اصول این تعامل در قرآن کریم ذکر شده است و روایات تفسیری بسیاری بدان پرداخته‌اند. تعامل حضرت یوسف علیه السلام بر اصولی مانند خدامحوری، هدایتگری به توحید، عدالت‌محوری، حکمت‌گرایی و شایسته‌سالاری شکل گرفت.

در ضرورت الگوگیری از انبیای الهی همین بس که در قرآن کریم انبیای الهی به‌عنوان بشر معرفی شده‌اند؛ یعنی قابلیت الگوگیری از آنان وجود دارد. گرچه همه انبیای الهی سیره مشترکی در خدامحوری و عدالت‌محوری دارند، حضرت یوسف علیه السلام از آنجاکه تجربه خاصی در حکومت غیرالهی داشتند، سیره مخصوص سیاسی دارند که می‌تواند برای سیاستمداران امروز نیز الگو و نقشه راه باشد. امروزه، خصوصاً در تعاملات با حکومت‌های غیراسلامی و غیرالهی، این اصول دارای اهمیت است و امکان دارد که گشاینده مسیر به‌سوی احقاق حقوق برخی از مسلمانان باشد.

کتابنامه

- قرآن کریم، (ترجمه فولادوند و ناصر مکارم شیرازی).
- ابن بابویه، ابوجعفر، محمد بن علی (۱۳۸۵). علل الشرائع، قم، مکتبه‌الداوری.
- ابن منظور الأنصاری، محمد بن مکرم (۱۴۰۸). لسان العرب. بیروت، دار احیاء التراث العربی.
- اخوان صفا (۱۳۹۶). رسائل اخوان الصفاء و خلان الوفاء. بیروت، الدار الإسلامیه.
- حر عاملی، محمد بن حسن (۱۳۷۰). وسائل الشیعه. قم، موسسه آل البيت علیه السلام لاحیاء التراث.
- اعرابی، غلامحسین، فراهان فرد، سعید، و موسوی شلحه، سید محمد رضا (۱۳۹۸). مدیریت اقتصادی در چارچوب اقتصاد مقاومتی با تکیه بر سیره ی حضرت یوسف علیه السلام (از نگاه مفسران فریقین). پژوهش‌های تفسیر تطبیقی، ۳(۹) ۱۴۵-۱۶۸.
- اندلسی، ابن عطیه عبدالحق بن غالب (۱۴۲۲). المحرر الوجیز فی تفسیر الكتاب العزیز. (عبدالسلام عبدالشافی محمد، محقق). بیروت، دارالکتب العلمیه.
- تهرانی، مجتبی (۱۳۹۱). اخلاق الاهی. (محمد رضا جبّاران، تدوین کننده). تهران، پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی.
- جوادی آملی، عبدالله (۱۳۸۸). ادب فنای مقربان. قم، نشر إسرائ.
- جوادی آملی، عبدالله (۱۳۹۵). تفسیر تسنیم. قم، إسرائ.
- مصطفوی، حسن (۱۳۸۵). التحقیق فی کلمات القرآن الکریم. قم، مرکز نشر آثار علامه مصطفوی.
- حسینی شاه‌العظیمی، حسین (۱۳۶۳). تفسیر اثنی عشری. تهران، میقات.
- خسروپناه، عبدالحسین، پورعزت، علی اصغر، و محمدنژاد چاوشی، حبیب (۱۳۹۳). وسعت معنایی عدالت در قرآن. مطالعات تفسیری، ۵(۱۷)، ۴۹-۷۴.
- خلیل بن احمد الفراهیدی (۱۴۱۴). کتاب العین. قم، مؤسسه النشر الاسلامی.
- موسوی خمینی، سیدروح الله (۱۳۲۳). کشف الاسرار. قم، مصطفوی.
- دیباچی، محمدعلی (۱۳۸۷). پیامبران دولتمرد؛ پژوهشی درباره مدل‌های حکومت دینی در قرآن. تهران، مرکز پژوهش‌های مجلس شورای اسلامی.
- راغب اصفهانی، حسین بن محمد (۱۴۱۲). مفردات الفاظ القرآن. بیروت، دارالقلم.
- رجبی، محمود (۱۳۸۰). انسان شناسی. قم، موسسه آموزشی پژوهشی امام خمینی.
- رسولی محلاتی، سیدهاشم (۱۳۷۴). قصص قرآن یا تاریخ انبیاء. تهران، چاپ هشتم، فرهنگ اسلامی.

- سیدباقری، سیدکاظم (۱۳۹۴). قدرت سیاسی از منظر قرآن کریم. تهران، پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی.
- سیدباقری، سیدکاظم (۱۳۹۸). عدالت سیاسی در قرآن کریم. تهران. پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی.
- شیرازی، ناصر مکارم (۱۳۵۳). تفسیر نمونه. تهران، دارالکتب الاسلامیه.
- شیرازی، ناصر مکارم، و همکاران (۱۳۸۵). اخلاق در قرآن. قم، مدرسه الامام علی بن ابی طالب. صدر، سیدمحمدباقر (۱۴۳۴). المدرسه القرآنیه، قم، دارالکتب الاسلامی.
- طباطبایی، سیدمحمدحسین (۱۴۱۷). المیزان فی تفسیر القرآن. قم، دفتر انتشارات اسلامی. طبرسی، فضل بن حسن (۱۳۷۲). مجمع البیان فی تفسیر القرآن. (هاشم رسولی، مترجم). تهران، ناصر خسرو.
- طیب، سیدعبدالحسین (۱۳۷۸) اطیب البیان فی تفسیر القرآن. تهران، انتشارات اسلام. عرب‌شاهی کریزی، احمد (۱۳۹۵). بررسی عدالت در قرآن کریم در سه محور. مطالعات قرآنی، ۷(۲۸)، ۱۰۹-۱۳۲.
- فخر رازی، محمد بن عمر (۱۴۲۰). مفاتیح الغیب. بیروت، دار احیاء التراث العربی.
- فضل الله، سید محمد حسین (۱۴۱۹). تفسیر من وحی القرآن. بیروت، دار الملائک للطباعة و النشر.
- فراهیدی، خلیل بن احمد (۱۴۰۹). العین. قم، نشر هجرت.
- فیض کاشانی، ملامحسن (۱۳۹۹). تفسیر الصافی. بیروت، مؤسسه الاعلمی للمطبوعات.
- فیومی، احمد بن محمد مقرئ (۱۴۱۴). المصباح المنیر فی غریب الشرح الکبیر للرافعی. قم، دارالهجرة.
- قرائتی، محسن (۱۳۸۸). تفسیر نور. تهران، مرکز فرهنگی درس‌هایی از قرآن.
- کاشانی، ملافتح الله (۱۳۳۶). منهج الصادقین فی الزام المخالفین. تهران، کتاب‌فروشی علمی. مجلسی، محمدباقر (۱۴۰۳). بحار الانوار. بیروت، دارالاحیاء التراث العربی.
- معین، محمد (۱۳۹۱). فرهنگ فارسی معین. تهران، امیرکبیر.
- موحدی‌نژاد، محمد (۱۳۸۹). سیمای مدیر موفق (در سوره یوسف علیه السلام). تهران، موسسه فرهنگی درس‌هایی از قرآن.
- نراقی، مهدی (۱۳۶۹)، انیس الموحّدين. تهران، الزهراء.